

# کنج حضور

متن کامل پیام‌های تلفنی

۹۸۱۰۰

اجرا: آقای پرویز شهبازی

تاریخ اجرا: ۱۲ مهر ۱۴۰۲

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



## ده زکات روی خوب، ای خوب رو شرح جان شرح شرح بازگو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۵)

چقدر مهم است که شما زکات روی خوب را می‌دهید، قانون جبران را رعایت می‌کنید. ما نمی‌توانیم چیزهایی که یاد می‌گیریم برای خودمان نگه داریم. درعین حال مواظب هم هستیم چیزی را به کسی تحمیل نکنیم. مثل سفره سیزده بدر غذایمان را می‌گذاریم وسط، هرکسی هرچه دوست دارد برمی‌دارد. نه این‌که تحمیل می‌کنیم به کسی و یا می‌رویم به قضاوت که بلد نیستی.

(پرویز شهبازی، برنامه گنج حضور شماره ۹۰۷)

متن کامل پیام‌های بینندگان برنامه ویژه پیام‌های تلفنی ۰-۹۸۱

اوست بهترین کسی که از او درخواست شود، و بدو امید رود. [پس] از خدا توفیق آن خواهیم که سپاس [بودن در این راه را] به ما ارزانی کند. زیرا سپاس همچون زنجیری است که نعمت موجود را نگه دارد و نعمت فزون‌تر را صید کند و هیچ نشود جز آنچه خدا خواهد.

(برگرفته از مقدمه دفتر چهارم مثنوی، مولوی)



شایسته است از تلاشهای متعهدانه، مستمر و ماندگار جناب آقای پرویز شهبازی در اجرای این برنامه و روشنگری، اشاعه و بسط درس‌های زندگی‌ساز مولانای جان، در کنار برقراری رابطه صمیمانه ایشان با راهیان این مسیر نورانی، کمال سپاس و قدردانی را به جا آوریم.

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی

همراهان عشق در تایپ، ویرایش و بازبینی برنامه گهر بار ۰-۹۸۱		
شب‌نم اسدپور از شهریار	مریم مهرپذیر خیابانی از تبریز	اعظم جمشیدیان از نجف‌آباد
الناز خدایاری از آلمان	فرزانه پورعلیرضا از تهران	فاطمه زندی از قزوین
ناهید سالاری از اهواز	فهیمه فدایی از تهران	نصرت ظهوریان از سنندج
فرشاد کوهی از خوزستان	زهرا عالی از تهران	شاپرک همتی از شیراز
الهام فرزامنیا از اصفهان	بهرام زارعیپور از کرج	عارف صیفوری از اصفهان
مریم زندی از قزوین		

**با تشکر از دوستان بیننده که با ارسال متن پیام‌هایشان ما را یاری دادند.**

جهت ارسال متن پیام یا تصویر پیام و یا همکاری با گروه متن برنامه‌های گنج حضور با آیدی زیر در تلگرام تماس حاصل کنید.

**@zarepour\_b**

لطفاً پیام‌های خوانده شده روز جمعه را تا ساعت ۱۲ ظهر شنبه ارسال نمایید.

کانال گروه متن کامل برنامه‌های گنج حضور در تلگرام:

<https://t.me/ganjehozourProgramsText>

ردیف	پیام دهنده	صفحه
۱	خانم نسرين از اصفهان	۵
۲	خانم شادی از تهران	۸
۳	آقای یونس و دخترشان خانم سارینا از اراک	۱۱
۴	آقای غلامرضا از تهران	۱۵
۵	خانم بیننده از تبریز	۱۷
۶	خانم زهرا از تهران	۱۹
۷	خانم مریم از تبریز	۲۱
-	◇ ◇ ◇ پایان بخش اول ◇ ◇ ◇	۲۲
۸	خانم فریبا از نودشه کرمانشاه	۲۳
۹	خانم ناهید از تهران	۲۵
۱۰	خانم محبوبه از هلند	۲۸
۱۱	آقای بیننده	۳۰
۱۲	خانم حکیمه از تهران	۳۱
۱۳	خانم فاطمه از پرند تهران	۳۳
۱۴	آقای بیننده از دماوند	۳۵
۱۵	خانم لطیفه از شهریار	۳۶
-	◇ ◇ ◇ پایان بخش دوم ◇ ◇ ◇	۳۸

## ۱- خانم نسرین از اصفهان

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم نسرین]

**خانم نسرین:** من خیلی خوشحالم که، اول از این‌که با برنامه شما آشنا شدم و توانستم تماس بگیرم.

**آقای شهبازی:** آفرین، آفرین! خیلی خوب، چند وقت است برنامه را می‌بینید؟

**خانم نسرین:** چندین سال است که دارم برنامه‌تان را گوش می‌دهم.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم نسرین:** سالش را نمی‌دانم، خیلی وقت است. فقط می‌دانم از موقعی که گلدانتان قرمز بود و شکست. گلدانتان را عوض کردید [خنده خانم نسرین]. خیلی سال است، ولی متأسفانه من ذهنی‌ام این‌قدر عظیم بود، نمی‌توانم بگویم بزرگ. خیلی عظیم بود، خیلی وحشتناک، من ذهنی‌ام خیلی خیلی وحشتناک است.

یعنی من هر ماه درگیری در خیابان با مردم داشتم. دعوا می‌شد هر جا می‌رفتم خرید، هر جا می‌رفتم. با هر کسی، حتی بیمارستان، دکتر، با هر جا. ولی خدا رو شکر الان خیلی خیلی عظیم شدم، خیلی آرام شدم.

**آقای شهبازی:** آفرین، آفرین!

**خانم نسرین:** خیلی تغییر کردم، خیلی. شبانه‌روز دارم برنامه‌های شما را گوش می‌دهم.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم نسرین:** یعنی صبح که از خواب بیدار می‌شوم اول برنامه شماست. این برنامه آپ گنج حضور هم دانلود کردم در گوشی‌ام. از وقتی آن را دانلود کردم خیلی راحت‌تر شدم. دیگر برنامه‌های چهارشنبه‌ها را دیگر تو رختخواب که هستم، سریع بلند می‌شوم، روشن می‌کنم و گوش می‌دهم خیلی عالی است. خیلی خیلی تغییر کردم آقای شهبازی عزیز. خدا خیرتان بدهد.

**آقای شهبازی:** آفرین، آفرین، آفرین!

**خانم نسرین:** و همه‌اش می‌گفتم من زنگ بزنگ چه چیزی بگویم؟ چیزی ندارم بگویم، ولی خب الان هم نمی‌خواستم زنگ بزنگ گفتم جمعه زنگ می‌زنم یک مطالبی آماده می‌کنم از برنامه امروز، ولی بعد گفتم نه این من ذهنی‌ات را بگذار کنار، این قدر فکر نکن و با فکر عمل نکن.



آقای شهبازی: آفرین!

**خانم نسرین:** و این‌که سریع شماره را گرفتم و شد. من البته بگویم من پنجاه و نه سالم است از بچگی من دنبال جست‌وجوی خدا بودم. از شانزده‌سالگی هم‌ااش کتاب‌های فلسفی می‌خواندم، ولی خب بعد گم شدم. در این زندگی گم شدم تا این‌که یک روز همین پنج شش سال پیش که می‌گویم، داشتم کانال‌ها را جابه‌جا می‌کردم شما را دیدم. همان جا می‌خکوب شدم.

آقای شهبازی: آفرین!

**خانم نسرین:** آن موقع خیلی من تغییر کردم برای چند روز خیلی خوشحال شدم، ولی متأسفانه همه‌جا جار زدم. سریع رفتم خانه دای‌ام، سریع رفتم این‌ور آن‌ور، به همه گفتم بیاید این برنامه را ببینید. من ببینید مولانا را پیدا کردم.

ولی خب متأسفانه همان‌طور که خودتان گفتید نباید جار زد و باعث شد که من چند سال دور بشوم از این برنامه، ولی این قانون جبران را از همان ابتدا من رعایت کردم. و همان‌جوری که خودتان می‌گویید همین قانون جبران باعث شد که من دوباره برگردم بعد از دو سال.

آقای شهبازی: آفرین!

**خانم نسرین:** البته من در این دو سال هم فکر می‌کردم باید بروم کتاب‌های دیگری بخوانم. فکر می‌کردم من این‌ها را نمی‌فهمم و شاید نویسندگان خارجی بتوانند کمکم کنند. بعد یک روز خیلی اتفاقی من در گوش‌ام همان‌طور که داشتم پادکست‌های شما را گوش می‌دادم دیدم با آقای مرحوم محمد مصفا داشتید صحبت می‌کردید و کتاب‌هایشان را معرفی کردید، من سریع رفتم کتاب‌هایش را خریدم و خواندم. و دوباره آمدم سراغ شما و گفتم نه ایشان خیلی عالی هستند آقای مصفا، خیلی خوب توضیح می‌دهند، ولی برای من نیست انگار. شما خیلی روان‌تر، خیلی جامع‌تر، خیلی کلی‌تر، خیلی جزئی‌تر، خیلی عالی توضیح می‌دهید. خیلی عالی، ولی باز من ذهنی‌ام آن‌قدر قوی بود که من فقط گوش می‌دادم، می‌نوشتم، ولی نه تکرار می‌کردم، نه دوبار تکرار می‌کردم، هیچ چیز.

فقط یک‌بار گوش می‌دادم، می‌نوشتم، من شاید چندین دفتر دارم که فقط صحبت‌های شما نوشته شده در آن و یا ابیات مولانا و غزل‌ها در آن نوشته شده، ولی هیچ‌وقت تکرار نمی‌کردم. الان چندماهی است که نزدیک دو سال است که به‌طور جدی دارم گوش می‌کنم، ولی چند ماهی است که واقعاً دارم تکرار می‌کنم.

آقای شهبازی: آفرین!



**خانم نسرین:** خیلی عالی بود این، خیلی عالی است. یعنی من فقط توصیه می‌کنم که فقط این مولانا را تکرار کنید. حرف‌های شما کلمه به کلمه‌اش یک کتاب می‌شود از آن نوشت. کلمه به کلمه باید شنید، نت برداری کرد و نمی‌دانم چه چیزی بگویم و استفاده کرد از آن، یعنی مدام باید این‌ها را خواند. مدام، مدام، مدام، یعنی هر لحظه باید حرف‌های شما در گوش ما باشد. هر لحظه باید ابیات مولانا در گوشمان باشد. یک لحظه از آن غفلت کنیم من ذهنی بیچاره مان کرده. یک لحظه فقط.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم نسرین:** و من این را با تمام وجود حسش کردم. فقط دعا کنید خدا کند، بتوانم همین‌جوری ادامه بدهم و بهتر ادامه بدهم. همین دیگر وقتتان را نمی‌گیرم.

**آقای شهبازی:** ان شاء الله، ممنونم، عالی، عالی بود!

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم نسرین]



## ۲- خانم شادی از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم شادی]

**خانم شادی:** خیلی ممنونم از زحماتی که برای ما می‌کشید. می‌خواستم بگویم که من، معبد جانم، بدنی که خدا به من داده بود را، خیلی آلوده کرده بودم. با این برنامه برای من پاکسازی شد.

من تمام آن چیزهایی که باید را، خدا به من داده بود را، همه را فراموش کرده بودم. خودم را به فراموشی زده بودم. با این برنامه همه به یادم آمد. باید برای خودم ارزش قائل باشم. برای بدنی که خدا به من داده باید ارزش قائل باشم. برای دور و برم، اطرافیانم.

وقتی می‌روم بیرون، خودخواه و مغرور نباشم. من غرور داشتم، تکبر داشتم. الان دیگر ندارم. ارتعاش بد، تا جایی که بتوانم، پراکنده نمی‌کنم. دوست دارم همه را دوست داشته باشم. آنهایی هم که می‌بینم از روی خودخواهی، از روی غرور با من صحبت می‌کنند را، قضاوت نمی‌کنم. آن‌ها هم مثل من در زمین گیر کردند. امروز فرمودید ما در زمین باید زندگی کنیم، ولی باید خوب زندگی کنیم، راه درستش را برویم.

من متن کاملی آماده نکردم. البته آماده کردم الان مسافرت هستم پیشم نیست، ولی دوست داشتم، خیلی دوست داشتم، برنامه امروز را نگاه کردم از طریق وبسایتان. یک لحظه قطع شد، اینترنتم قطع شد. فکر کردم برنامه قطع شده، باز سعی کردم وصل شد، خوشحال شدم و توانستم خدا را شکر، تلفن را بگیرم و با شما صحبت کنم. خیلی خوشحال شدم.

**آقای شهبازی:** ممنونم. آپ ما را دارید، نه؟ آپ را دارید استفاده می‌کنید؟

**خانم شادی:** من وبسایت را.

[www.ParvizShahbazi.com](http://www.ParvizShahbazi.com)

**آقای شهبازی:** می‌شود شما، آپ را، با تلفنتان می‌بینید؟

**خانم شادی:** بله با موبایلم.

**آقای شهبازی:** کسانی که موبایل دارند آپ ما را دانلود کنند. آپ هست Ganjehozour2 الان نشان می‌دهم آپ

را. این‌جا باید باشد، حالا الان می‌آید.



آپ هست Ganjehozour2 از (App Store) بروید سرچ (search) کنید گنج حضور ۲ (Ganjehozour2) را. به انگلیسی بنویسید (Ganjehozour2) سرچ (search) کنید، می‌آید و این را دانلود کنید. آپ بهترین است. از طریق موبایل به وبسایت نروید. آن درست دیده نمی‌شود. از طریق آپ.

**خانم شادی:** خیلی خوب بود، عالی بود. فقط یک لحظه من اینترنت خودم قطع شد. وگرنه برنامه هیچ مشکلی نداشت. من از صبح روشن کردم، گذاشتم همه‌اش را نگاه کردم، تمام برنامه را. هیچ مشکلی هم نداشتم با آن، ولی چشم، من آپ را دانلود می‌کنم حتماً.

**آقای شهبازی:** بله می‌دانم. آپ بهتر است.

**[خداحافظی آقای شهبازی و خانم شادی]**

**آقای شهبازی:**

همین‌طور که می‌دانید سه‌تا کانال هست الآن روی ایران از طریق یاهست (Yahsat) و فرکانس‌ها را می‌گذارم روی صفحه، لطف کنید ببینید.

این تلویزیون قدیمی هست، فرکانس که دائماً بوده.

GANJEHOZOUR1

فرکانس: 11766

27500

Vertica

FEC: Auto

و دوتا فرکانس دیگر هم اضافه شده، یکی‌اش این است، گنج حضور ۲.

GANJEHOZOUR2

فرکانس: 12073

27500

Vertical

FEC: Auto

یکی‌اش هم این است، گنج حضور ۳.



کانال گنج حضور ۳ در ماهواره یاهست

Frequency: 11958

Symbol Rate: 2750

FEC: Auto

Pol: Vertical

اگر ۲ و ۳ را ندارید، لطف کنید بنویسید و در دستگاهتان وارد کنید.

گنج حضور

۳- آقای یونس و دخترشان خانم سارینا از اراک

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای یونس]

**آقای یونس:** ممنون بابت این سه‌تا شبکه، حالا یک هزینه‌ای هم پشت دست ما گذاشت. ماهواره‌مان قدیمی بود یک جوهرهایی ۲ و ۳ نمی‌گرفت، ولی ما رفتیم ماهواره را عوض کردیم از ذوق این شبکه‌ها، خدا را شکر الان سه‌تا شبکه را داریم و واقعاً عالی شده دیگر، مخصوصاً این برنامه‌های قدیمی خیلی به من لذت بیشتر می‌داد همیشه.

**آقای شهبازی:** الان خوب نشان می‌دهد ۲ و ۳؟

**آقای یونس:** الان هر سه شبکه را، ماهواره را عوض کردم الان نزدیک ده روز هست آری، عالی است، عالی.

**آقای شهبازی:** خب الحمدلله.

**آقای یونس:** آقای شهبازی من چیزی آماده نکردم فقط الان نزدیک هفت سال، هشت سال است دارم با من ذهنی‌ام می‌نشینم پای برنامه گنج حضور، ولی خب یک جوهرهایی راضی هستم از خودم، یک جوهرهایی هم ناراضی.

می‌توانستم خیلی بهتر از این‌ها باشم. خیلی درست قانون جبران را، مالی را که در حد توانم مثلاً رعایت کردم، ولی خیلی جاها می‌رفتم سراغ کتاب‌های دیگر، ولی این برنامه هیچ‌وقت قطع نشد. نمی‌دانم می‌خواستم بهترش کنم، ولی همه‌اش انگار من ذهنی همیشه بوده.

بعد امروز یک لحظه انگار پای برنامه یک تکانی خوردم آن موقع که گفتید شما هنوز دنبال این هستید که بیرون را درست کنید! بعد خیلی برایم جالب بود این، انگار که برای چند لحظه، من هم فشار کاری‌ام زیاد است، خیلی زندگی‌ام حالا چند باری که تماس گرفتم همیشه گفتم، خیلی زندگی‌ام را اصلاً خراب کرده بودم.

در سی‌سالگی با من ذهنی دیگر اصلاً تا ته خط رسیده بودم. بعد می‌خواهم آن‌ها را درست کنم، انگار این افکار من کلاً متوقف شد، یونس تو هنوز می‌خواهی بیرون را درست کنی؟ بعد خیلی جالب بود برایم. ولی خب احساس می‌کنم این مسیر را باید همین‌جوری بالا و پایین بروی، این چکش را، یک جوهرهایی به قول شما سیلی خوردن از زندگی را باید به‌جایش بخوری. فقط مهم این فضاگشایی است به قول شما «یک زمان کار است بگزار و بتاز».



من ذهنی سعی می‌کند آدم را ببرد در آینده، ببرد نمی‌دانم به حضور رسیدن را بیندازد به تأخیر. انگار یک چیزی، یک هدفی است که در آینده قرار است به آن برسیم.

بعد به خودت می‌آیی می‌بینی که هشت سال است، بعد می‌گویی هنوز همه برنامه‌های آقای شهبازی را گوش نکردم من. نمی‌دانم هنوز فلان کتاب را نخواندم، هنوز این‌جوری نشده، و قشنگ دارد دُورمان می‌زند.

این شعر که می‌گوید، من حالا شعرها را خیلی خوب نمی‌توانم حفظ کنم، ولی زمان کاربردش می‌آید در ذهنم، معنی شعر می‌آید در ذهنم. مثلاً «در گشاد عقده‌ها گشتی تو پیر» همیشه من را آرام می‌کند. در سخت‌ترین شرایط زندگی همین یک بیت مرا آرام می‌کند. «عُقده چند دیگر بگشاده گیر».

## در گشاد عقده‌ها گشتی تو پیر عُقده چندی دگر بگشاده گیر

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۱)

«عقده‌ای سخت است بر کیسه تھی»، این‌ها یک جورهایی می‌گویم من خیلی، ولی این بیت‌ها همیشه به من کار داده و خیلی بابت زحمتهایی که شما برای ما کشیدید، من ممنونم. من الآن می‌گویم من با گنج حضور دارم این‌طوری زندگی می‌کنم، وای به حال آن روزی که گنج حضور نبود چه‌جوری بودم؟

**آقای شهبازی:** [خنده آقای شهبازی] آفرین!

**آقای یونس:** یک جورهایی راضی هستم از خودم. همین‌جوری دارم هی سعی می‌کنم بهتر بشوم. دیگر اجازه نمی‌دهم، شاید تا سال پیش زیاد ملامت می‌کرد من ذهنی که تو درست نمی‌شوی، ولی الآن دیگر اجازه ملامت را نمی‌دهم به آن، ولی سعی می‌کنم فقط تمرکز روی خودم باشد.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**آقای یونس:** آقای شهبازی، دخترم سارینا می‌خواهد با شما صحبت کند. ببخشید من چیزی آماده نکرده بودم و چند سال هم بود زنگ نزده بودم گفتم نوبتی هم باشد نوبت من است زنگ بزنم.

**آقای شهبازی:** آفرین!

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم سارینا]

**آقای شهبازی:** شما چند سالتان است؟

**خانم سارینا:** من دوازده سالم است.



آقای شهبازی: دوازده سال، به‌به‌به‌به! می‌توانید چندتا شعر بخوانید برای ما؟

خانم سارینا: بله.

آقای شهبازی: آفرین! بفرمایید.

خانم سارینا: با اجازه‌تان شروع می‌کنم.

آنصتوا را گوش کن، خاموش باش

چون زبان حق نگشتی، گوش باش

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶)

درین بحر، درین بحر، همه چیز بگنجَد

مترسید، مترسید، گریبان مَدرانید

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۷۳)

از ترازو کم کنی، من کم کنم

تا تو با من روشنی، من روشنم

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰)

آقای شهبازی: آفرین، آفرین! خیلی خب، تمام شد؟

خانم سارینا: بله. گوشی با بابا.

آقای شهبازی: بله، خواهش می‌کنم.

آقای یونس: آقای شهبازی، من دیگر بیشتر از این وقت برنامه و دوستان عزیز را نمی‌گیرم. صمیمانه از شما

تشکر می‌کنیم. ببخشید که ما به‌اندازه‌ی کافی لیاقت این برنامه را نداریم، یعنی آن‌چوری که باید وقت نمی‌گذاریم.

واقعاً ما اگر مدیون کسی هم باشیم، مدیون شما هستیم به خدا، خیلی دوستان داریم.

آقای شهبازی: [خنده آقای شهبازی]، ممنونم، لطف دارید شما. ان‌شاءالله وقت بگذارید، همین‌طور که الآن

دارید می‌دهید در خانواده رواج بدهید، بگذارید این هشیاری مولانایی در خانواده رونق پیدا کند بین شما و

همسرتان، بله.

آقای یونس: آقای شهبازی، من وقت خیلی می‌گذارم. من روز هست که اگر شیفیت بعدازظهر بخواهم بروم سر

کار، هفت ساعت برنامه را گوش می‌دهم، ولی در موقع عمل خیلی ضعیف هستم. آن هم الآن دیگر فهمیدم که



دانستن تنها به درد نمی‌خورد وگرنه همه می‌دانند که ورزش خوب است، ولی خیلی کم ورزش می‌کند. همه می‌دانند سیگار بد است، ولی خیلی کم رعایت می‌کنند. به دانستن اگر بود، الآن همه خیلی چیزها را می‌دانند. به دانستن نیست، این را فهمیدم که باید این‌ها را بیاورم در عمل. من همه چیزهایی را که شما گفتید آقا فضاگشایی، نمی‌دانم خیلی چیزها، آقا آن چیزی که ذهنت نشان می‌دهد مهم ندان، در آینده نرو، نمی‌دانم این‌ها همه را من مثلاً دانستنش را بلد هستم. جدیداً یاد گرفتم که تمرین کنم. تمرین کنم بیاورم در زندگی‌ام.

**آقای شهبازی: آفرین!**

**آقای یونس:** دیگر نگذارم من ذهنی چیز کند، حالا داستان‌های مولانا همیشه در ذهنم هست که یک جاهایی اشتباه می‌کنم، سریع در ذهنم می‌آید که این مثلاً فلان داستان مولانا است که مثلاً این طوری می‌گوید. سعی می‌کنم از آن مسئله رد بشوم، حداقل دیگر مسئله نسازم در زندگی‌ام. ممنونم آقای شهبازی، ببخشید من خیلی وقت گرفتم.

**آقای شهبازی:** خواهش می‌کنم. آفرین! عالی، عالی، عالی!

**[خداحافظی آقای شهبازی و آقای یونس]**

۴- آقای غلامرضا از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای غلامرضا]

**آقای غلامرضا:** من اولاً فکر می‌کنم اول باید از جناب‌عالی تشکر بکنم واقعاً. من غلامرضا هستم از تهران، و واقعاً نمی‌دانم حالا در مورد خودم یا در مورد تمام دوستان و عزیزانی که با این برنامه ارتباط دارند، اگر واقعاً این حکیم و این طبیب نبود، با این بیماری‌های مسری ذهن ما باید چکار می‌کردیم واقعاً؟

من فقط چند جمله‌ای می‌خواهم بگویم، زیاد وقت دوستان را نگیرم و وقت جناب‌عالی را، فقط این‌که تمام کلام شما را من در توکل به خدا می‌بینم که مشکل همه ما هم درواقع همین هست و توکلی که ما را از قضاوت و از مقاومت بازمی‌دارد واقعاً.

برای خود من بارها تجربه شده که در این کاهلی، به اصطلاح بزرگ‌ترین و عمده‌ترین دشمنان این توکل و این حضور هستند، حضور مداوم.

خیلی خیلی خوشحالم که بتوانم همیشه، امروز متأسفانه برنامه را من نتوانستم از اول به اصطلاح ببینم. ان‌شاءالله بایستی در ساعت‌های بعدی این را دنبال بکنم. اما نکته‌هایی که گاهی اوقات آقای، این آقای که فرمودند از اراک گویا صحبت می‌کردند، که اشعار را ممکن است ما حفظ نباشیم اما کلام و نتایج این تغییرات به دلیل این اشعار، در ذهن همه ما با ممارست می‌ماند و می‌نشیند و جایی که باید عمل خودش را بکند انجام می‌شود خوشبختانه.

ما باید کشتی نوح را واقعاً بشناسیم. باید نوح را، باید هر «ولی» را بشناسیم و پناه ببریم از این طوفانی که ذهن ما را درگیر کرده و درگیر می‌کند. تصور من خیلی مشخص است که از این طوفان نوح بایستی پرهیز کنیم از پندار کمال.

پندار کمال نگذاشت پسر نوح بتواند درواقع به آن کشتی وارد بشود. به هر صورت آخرین جمله‌ام این‌که حواسمان باید به قبله باشد و در غیر این صورت ممکن است خیلی راحت دستخوش طراحی‌های دیو بشویم و ما همه‌مان درون خودمان این دیو را واقعاً می‌بینیم که در حضور نشسته، اما آنچه که از آقای یونس به اصطلاح من شنیدم این است که انباشتن اطلاعات به قول خودتان، دانشمندی هست اما دانایی نیست.

و خود من هم متأسفانه گاهی اوقات در این دام می‌افتم که هی جمع بکنم، فلش مموری (memory) پشت فلش مموری (memory)، نمی‌دانم اکسترنال هارد (hard\_external) و این‌ها.





در هر صورت امیدوارم همه ما بتوانیم به این تغییر برسیم و در واقع به حضور برسیم. خیلی خیلی واقعاً متشکرم از این که برای ما یک، نمی‌دانم والا چه بگویم؟ فقط می‌دانم تمام زحمت و تمام سرمایه‌گذاری از شماست و ما هم که خوب به قول ایشان، یک مقدار ناسپاس. در هر صورت خیلی خیلی متشکرم و امیدوارم که همیشه سلامت باشید.

آقای شهبازی: لطف فرمودید. ممنونم، به هم‌چنین.

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای غلامرضا]

مجلس  
حضرات

۵- خانم بیننده از تبریز

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم بیننده]

خانم بیننده: من تقریباً دو سال است، سه سال است که برنامه را گوش می‌دهم، یادم رفت.

آقای شهبازی: خیلی خوب، یک نفس عمیق بکشید. از کجا زنگ می‌زنید؟

خانم بیننده: من از تبریز زنگ می‌زنم آقای شهبازی. تقریباً سه سال این‌هاست که برنامه را گوش می‌دهم. شادی بی‌سبب که فرمودید تقریباً به‌دست آوردم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: خیلی خوب.

خانم بیننده: من قبلاً خیلی تحقیق می‌کردم درباره‌ی خدا و این‌ها، تقریباً سه سال و این‌ها، به جایی نرسیدم. با برنامه‌ی شما تقریباً من خیلی خوشحالم دیگر. برنامه‌ی شما کمک زیادی به من کرده بود.

بعداً من متأسفانه مطلبی آماده نکردم برای برنامه‌ی شما بخوانم. ان‌شاءالله برنامه‌های آینده مطلب آماده می‌کنم می‌گویم برایتان.

آقای شهبازی: ممنونم، ممنونم، آفرین!

خانم بیننده: خیلی خوشحالم که زنگ زدم. من قانون جبران را هم رعایت می‌کنم، ولی متأسفانه کاهلی را دارم من در پیاده کردن آن در زندگی‌ام داستان‌های مولانا و این‌ها را.

یکی هم برنامه‌ی گنج حضور ۲ و ۳ را هم پیدا کردم، بعضی از کانال‌ها، کانال Today TV آمد. بعد همین‌طور که کانال را عوض می‌کردم دیدم کانال Today TV است، یکی هم pars TV، اسم‌هایشان را خودم عوض کردم.

آقای شهبازی: آهان! خیلی خوب، خیلی خوب.

خانم بیننده: ممنونم آقای شهبازی. مزاحمتان نمی‌شوم.

آقای شهبازی: ممنونم، خیلی زیبا! خواهش می‌کنم.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم بیننده]

آقای شهبازی:

همین‌طور که روی صفحه هست، آپ گنج حضور برای تلفن موبایل Ganjehozour2 هست.



همین‌طوری بنویسید و سرچ (search) کنید یعنی جست‌وجو کنید، در کجا؟ در آپ استور (Apple App Store) و مجاناً دانلود کنید.

از آپ استفاده کنید، آپ برای تلفن‌های موبایل است، Ganjehozour2. تمام محصولات ما در همین آپ هست که بسیار بسیار مجهز است، آسان است. با اینترنت ضعیف هم می‌شود از آن استفاده کرد.

گنج‌خزور



۶- خانم زهرا از تهران

[سلام احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم زهرا]

**خانم زهرا:** برای اولین بار است زنگ می‌زنم. خیلی زنگ زدم و تا حالا نتوانستم با شما تماس بگیرم. خدا را شکر می‌کنم که الان می‌توانم صحبت کنم با شما. خیلی خوشحال هستم. باز خدا را شکر می‌کنم که برنامه گنج حضور را دارم، گوش می‌کنم و سعی می‌کنم عمل می‌کنم به آن. خیلی سال است که گوش می‌کنم، شاید یک ذره کاهلی می‌کنم، ولی خیلی تغییر کرده‌ام. خدا را خیلی شکر می‌کنم به خاطر تغییراتم.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم زهرا:** سکوت خیلی به دردم می‌خورد، کنترل رفتارهای خودم، کنترل نکردن دیگران.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم زهرا:** واقعاً کاری به کار دیگران نداشتن خیلی خوب است برایم خیلی، و آنجایی که می‌خواهم کنترل کنم، می‌خواهم دیگران را عوض کنم، واقعاً حالم بد می‌شود.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم زهرا:** واقعاً اول به خودم آسیب می‌زنم بعد به دیگران. از این‌که با گنج حضور آشنا شدم هزاران بار خدا را شکر می‌کنم که خدا هم دست مرا گرفت و آورد در گنج حضور.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم زهرا:** اعتماد به نفسی که اصلاً نداشتیم، خودکم‌بینی که داشتیم، این‌ها همه با گنج حضور خیلی خوب شدند و سعی می‌کنم روز به روز زندگی کنم. سعی می‌کنم تا آنجا که می‌توانم خدمت عاشقانه باشد به خودم و به دیگران.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم زهرا:** با عزیزانی که دارم زندگی می‌کنم، سعی می‌کنم که واقعاً اگر خدمتی هم به ایشان می‌کنم، از روی عشق باشد و بدون توقع. یک وقت‌هایی توقع می‌آید و من واقعاً حالم بد می‌شود. آنجا است که دوباره برمی‌گردم و می‌گویم زهرا توقع آمده بالا، تو دوست داری اگر کاری برای دیگران می‌کنی، آن‌ها هم برایت یک کاری بکنند. شاید دوست داشته باشم که یک کاری برایم بکنند، ولی دیگر توقع شاید نیست و اگر نکنند، ناراحت نمی‌شوم. تمام تلاشم را دارم می‌کنم که ناراحت نشوم و بگویم که این عشق بلاعوض باشد.



آقای شهبازی: آفرین!

خانم زهرا: و این که یک همسر خیلی خوب دارم که حالا بدون گنج حضور خودش گنج حضوری است و نمی‌گویم که بی‌عیب و نقص است چون هیچ آدمی در این دنیا بی‌عیب و نقص نیست، ولی از من خیلی سالم‌تر است. خدا را شکر می‌کنم که در کنار یک همسر خوبی دارم زندگی می‌کنم.

فرزندان خوبی دارم و یکی از فرزندانم که نیست ایران، اگر من گنج حضوری نبودم نمی‌دانم الان چکار می‌کردم که پیش من نیست و رفته از ایران. ولی آنجایی که می‌خواست برود، گفتم او فرزند خداوند است، او مال من نیست، او ملک من نیست، باید بسپارمش به خداوند. و با این حال خیلی حالم خوب بود اصلاً، خیلی کم دلتنگی می‌آید ولی خیلی کم‌رنگ است و این‌ها همه‌اش [صدا قطع شد].

مرسی آقای شهبازی می‌خواستم تشکر کنم، تمام تلاشم را می‌کنم که بتوانم جبران کنم. مرسی به صحبت‌هایم گوش دادید و خدا را شکر می‌کنم.

آقای شهبازی: عالی! خواهش می‌کنم.

[خدا حافظی آقای شهبازی و خانم زهرا]

## ۷- خانم مریم از تبریز

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم مریم]

**خانم مریم:** می‌خواستم از شما تشکر کنم به خاطر برنامه بسیار زیبای تان من الان ۲ سال است که برنامه شما را پیگیر هستم البته با درد آدم به برنامه شما به توصیه یکی از دوستان از وقتی که برنامه شما را نگاه می‌کنم خیلی همسرم را کنترل می‌کردم، گوش‌اش را چک می‌کردم، نگرانش بودم خیلی به بچه‌هایم مثلاً وابسته بودم تا آنجا که می‌توانستم حتی در انتخاب رشته من خودم را سعی کردم که احساس مسئولیت کنم و به عوض پسر من انتخاب رشته کردم ولی دیدم نتیجه خوبی نداشت الان تقریباً با آن شعری که شما همیشه می‌خوانید،

**اگر چرخ وجود من از این گردش فروماند  
بگرداند مرا آن کس که گردون را بگرداند**  
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۹۲)

هم گفتم که دیگر دست از همه آنها را بردارم کنترلشان و بسپارم به خود خداوند که او هرچور که می‌خواهد اداره کند امور زندگی مرا.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم مریم:** و نتیجه خیلی خوبی گرفتم از این تصمیم همین‌طور با رعایت قانون جبران که از همان اول که به برنامه وصل شدم رعایت می‌کنم قبلاً البته با پول همسرم مثلاً زندگی را می‌چرخاندم ولی الان سعی می‌کنم تا حدی که می‌توانم هرچند کم باشد دستمزدی داشته باشم با کار کردن در خانه با آن دستمزد مثلاً قانون جبران را رعایت کنم.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم مریم:** نتایج خیلی خوبی هم گرفتم از این تصمیم که گرفتم خلاصه خواستم درست از چیز زیادی برای گفتن ندارم ولی تغییراتی که در خودم کردم خیلی زیاد است.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم مریم:** فقط خواستم قانون جبران را رعایت کنم از شما، از شما فعلاً تشکر کنم تا ببینیم ان‌شاءالله پیشرفت‌های خیلی زیادی که کردم باز هم تشکر کنم از شما.



**آقای شهبازی:** ممنونم خیلی چیزها برای گفتن داشتید خانم چرا ندارید؟

**خانم زهرا:** البته چند بار به شما هم پیام دادم تلگرام یا واتساپ می‌خواستم مثلاً یک کاری بکنم در مورد بچه‌هایم یا مثلاً پسرم فلان کار را بکند استخاره می‌کردم خدایا خوب بیاید بکنم این کار را اگر بد بیاید نکنم دیگر چند بار کردم خسته شدم بعد گفتم بابا ول کن دیگر خودت را بسپر به دامان تصمیم الهی هرچه پیش آمد خوش آمد دیگر خیلی راحت شدم.

**آقای شهبازی:** آفرین، آفرین، آفرین!

**خانم زهرا:** راستش قبل از شما خیلی این در آن در می‌زدم پیگیر یک راهنمایی به قول معروف پیری بودم که مرا راهنمایی کند با برنامه شما انگار گمشده خودم را پیدا کردم.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم مریم:** دیگر خیلی راحت مثلاً آرام‌تر شدم، توکلم بیشتر شده به خداوند.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم مریم:** خیلی ممنون شما اصلاً آرامش می‌دهید من چندین وقت بود که نمی‌توانستم برنامه زنده شما را ببینم تا اینکه امروز صبح به یک دلیلی صبح زود بیدار شدم بعد گفتم که بایستم نگاه کنم هفته پیش یکی از دوستان تماس گرفته بودند که با نگاه کردن به برنامه زنده خیلی مثلاً پیشرفت کردن، گفتم من هم این کار را بکنم، گفتم بله شاید پیشرفت من هم بیشتر بشود ان‌شاءالله که بتوانم پیشرفت کنم، بهتر یاد بگیرم مطالبی که شما می‌فرمایید. با اینکه شما با پشتکار آن‌قدر با این سنتان با پشتکار این برنامه را ادامه می‌دهید من هم احساس مسئولیت کردم گفتم من هم نگاه کنم تا بتوانم بهتر یاد بگیرم.

**آقای شهبازی:** ان‌شاءالله، ان‌شاءالله.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم مریم]

❖ ❖ ❖ پایان بخش اول ❖ ❖ ❖



۸ - خانم فریبا از نودشه کرمانشاه

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم فریبا]

خانم فریبا: متنی برگرفته از غزل ۲۸۷۴ اجراشده در برنامه ۹۷۰ را آماده کردم، می‌خواهم با شما و دوستان به اشتراک بگذارم.

## سحری کرد ندایی عجب، آن رشک پری

### که گریزید ز خود در چمن بی‌خبری

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۷۴)

جناب مولانا در این غزل زیبا ما را آگاه می‌کند که خداوند در هر لحظه که سحری جدید برای تبدیل هشیاری ذهنی به هشیاری حضور است با نعره بلند و شگفت‌انگیز عشق، قانون ممنوعیت داشتن خود و من‌ذهنی را از طریق «کُنْ فَکَانَ» و «قضا و قدر» برای انسان و ذهن اجرا می‌کند تا او را از خواب طولانی ذهن بیدار کند و به انسانی اصیل که متکی به جهان نیست و با عقل جزوی همانندگی‌ها فکر و عمل نمی‌کند و خبرهای ذهنی ندارد تبدیل کند و از من‌ذهنی خارج کند.

مولانا خروج از من‌ذهنی و فرار از خویشتن را امری ضروری می‌داند و هشدار می‌دهد اگر این کار هرچه زودتر صورت نگیرد بیرون رفتن از آن دشوار می‌شود و ذهن انسان را در اسارت خود در شرطی‌شدگی‌ها، دردها، سبب‌سازی و افسون من‌ذهنی نگه می‌دارد و برای همیشه در اسارت خود حفظ می‌کند.

مولانا در بیت دوم این غزل می‌فرمایند، با شنیدن نعره عشق و پناه بردن به آغوش فضای یکتایی و کندن هویتیم از جهان به این درک رسیدیم که خداوند من را از سیاهی، پریشانی و مردگی در من‌ذهنی به صفت زنده بودن خود زنده کرد. و ما هم اگر به قانون عشق عمل کنیم از مردگی من‌ذهنی به صفت زنده بودن خدا زنده می‌شویم.

و این زنده شدن یک اجبار است چون تمام هشیاری‌ها در همه سطوح جماد، نبات، حیوان و ذهن انسان منتظر به حضور رسیدن ما هستند تا با ارتعاش انرژی و برکات فضای گشوده‌شده آن‌ها هم خود را بشناسند. اما متأسفانه همان‌طور که استاد شما امروز در برنامه اجرا کردید که متأسفانه ما در ذهن، از حیوان هم پست‌تر شدیم و حیوانات واقعاً از کارهایی که انسان در ذهن انجام می‌دهد خجالت می‌کشند.

و ما اجبار هست که ما زنده شویم تا آن‌ها هم از جنس خدا و روح آگاهشان که از جنس خدا و روح مقدس هستند. اما ما چرا ماندن در ذهن و مردگی را ادامه می‌دهیم و اجازه نمی‌دهیم خداوند روی ما کار کند و اصلمان را از ذهن جدا کند و با خود یکی کند؟ باز مولانا به انسان خطاب می‌کند ای انسان تو که اشرف مخلوقات هستی





و توفیق و خاصیت زنده شدن به خدا را داری، چرا چیزهای ذهنی را به مرکزت می‌آوری و هشیاریات را در جهات مختلف فکری سرمایه‌گذاری می‌کنی؟ این کارهای تو که عین کفر و شرمساری است و تا زمانی که این رویه را ادامه دهی بی‌مرادی‌ها رویت اثر می‌گذارند و تو را آشفته می‌کنند و ثبات را از تو می‌گیرند و چون پشه تو را پراکنده می‌کنند.

در این صورت اصلاً شایسته تو نیست خود را از دسته انسان‌های زنده به حضور بدانی. انسانی زنده به حضور است که فضاگشا است، پایداری و ثبات دارد، مرکزش عدم است و زندگی را در دیگران به ارتعاش درمی‌آورد.

تو باید آگاه باشی و دل خود را با تهدید خسان یعنی چیزهای آفلی که ذهنت نشان می‌دهد نترسانی. اگر فکر کنی وجودت وابسته به همانیدگی‌ها است، آن‌ها به مرکزت می‌آیند و با از بین رفتنشان تو را می‌ترسانند. باید مراقب حیلۀ من‌ذهنی خود باشی و فریب آن را نخوری که با ترفند و حیلۀ چیزها را به مرکزت بیاورد و حواست را از روی زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند بردارد.

و بهانه سرراحت قرار دهد برای زنده شدن به عشق. اگر سرت را از عقل زندگی ببری و عقل من‌ذهنی را برای اداره زندگی‌ات استفاده کنی و خودت را نیازمند به زندگی ندانی و بی‌ادبی کنی و تعظیم خدا را به‌جا نیاوری هرگز عصای زندگی به تو نخواهد رسید و جان سالم به در نخواهی برد و سر خود را به باد می‌دهی.

و در آخر مولانای جان رو به خدا می‌کند که ای خداوند، وقتی به قانون تو عمل کردم و عشق را در خود شناسایی کردم، وقتی من را بی‌مراد کردی آگاهانه درد هشیارانه کشیدم و پندار کمال، کنترل و سبب‌سازی و کلاً من‌ذهنی را رها کردم و دید نظر تو را گرفتم.

و در برابر تهدیدات ذهن فضاگشایی کردم و تو را دیدم که چقدر شیرین‌نظر هستی و چه خلاقیت‌هایی در من به‌وجود می‌آوری و چه عشق و برکتی به زندگی من می‌دهی.

تمام شد استاد.

آقای شهبازی: خیلی زیبا!

خانم فریبا: خسته نباشید.

آقای شهبازی: عالی، عالی!

خانم فریبا: خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم، خسته نباشید. برنامه امروزتان خیلی قشنگ بود مثل همیشه. خدا قوت استاد جان.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم فریبا]



## ۹- خانم ناهید از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم ناهید]

**خانم ناهید:** خسته نباشید و از برنامه امروز خیلی متشکرم آقای شهبازی، بسیار بسیار از زحماتتان سپاس‌گزاری می‌کنم.

**آقای شهبازی:** خواهش می‌کنم، لطف دارید.

**خانم ناهید:** خواهش می‌کنم. من هم از شما هم از همه دوستانی که برای این برنامه زحمت می‌کشند واقعا صادقانه سپاس‌گزاری می‌کنم و دست همه را می‌بوسم.

**آقای شهبازی:** ممنونم، لطف دارید.

**خانم ناهید:** آقای شهبازی من یک پیامی داشتم، من زمانی که این برنامه را شروع کردم به دیدنش، خیلی از طرف اطرافیانم، از طرف من‌ذهنی‌شان به من حمله می‌شد، مخصوصاً مخصوصاً از طرف پسر، که آن موقع یک پسر جوان بیست و چهار پنج‌ساله بود. بعد من شروع کردم به خواندن این دو بیت:

**دیو چون عاجز شود در اِفْتِتَان**

**اِسْتِعَانَتِ جَویدِ او زین اِنْسِیَان**

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱)

**که شما یارید با ما، یاری‌ای**

**جانبِ مایید جانبِ داری‌ای**

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲)

افتتان: گمراه کردن  
استعانت: یاری خواستن  
انسیان: آدمیان

و واقعاً این دو بیت خیلی مؤثر بود آقای شهبازی. من اصلاً هر روز صبح که بیدار می‌شدم این دو بیت را می‌خواندم. بعد اصلاً می‌دیدم که چقدر رفتار پسر، دارد عوض می‌شود. و من این را رها نکردم، سال‌ها من این دو بیت را خواندم صبح. و واقعاً الآن بعد از هفت هشت سال دقیقاً می‌بینم که چقدر رفتار پسر عوض شده.

من تغییر رفتار خودم که اصلاً با ابیات مولانا کاملاً برایم محرز هست و بعد هم چقدر پسر و اطرافیانم که با آن‌ها در ارتباط هستم، مخصوصاً پسر. الآن این پسر جوان صبح قبلاً با یک حالت درواقع تدافعی یا مثلاً بگویم پندار کمال با من برخورد می‌کرد، ولی الآن خودش اصلاً صبح‌ها یک بچه خیلی بانشاطی، در حین این‌که



شاید من هم این رفتار را با او می‌کردم الآن او با همین رفتار دارد با من برخورد می‌کند. و خیلی سپاس‌گزارم از شما.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

خانم ناهید: که این خودش برای من واقعاً همین دیدن این قضیه در طول این سال‌ها که این خودش یک تحولی بوده واقعاً! هم برای من و هم برای خانواده‌ام.

و بعد ابیاتی دیگری که خیلی به من کمک کردند آقای شهبازی:

چون به من زنده شود این مُرده‌تن  
جان من باشد که رو آرد به من  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۸)

من کنم او را ازین جان محتشم  
جان که من بخشم، ببیند بخششم  
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۹)

محتشم: دارای حشمت، شکوهمند

آقای شهبازی: آفرین!

خانم ناهید: ابیات را خیلی خیلی من تکرار می‌کردم و مدتی هست که، الآن دیگر خب نمی‌خواهم خیلی هم وقت برنامه را بگیرم، که عرض کنم که الآن مدتی هست که من روی بیت:

در تگ جو هست سرگین ای فتی  
گرچه جو صافی نماید مر تو را  
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹)

تگ: زرفا، عمق، پایین

فتی: جوان، جوانمرد

تمرکز کردم، چون الآن در رابطه با چالش‌هایی که برایم پیش می‌آید، همانیدگی‌ها را که می‌بینم بالا می‌آیند، خیلی دیگر این همانیدگی‌ها ضعیف شدند آقای شهبازی. مثلاً من همانیدگی با ترس داشتم، خیلی در من ترس شدید بود، اصلاً از بچگی من این همانیدگی در من شدید بود. و واقعاً از شما ممنونم، من با ابیات مولانا توانستم با برنامه شما توانستم که این همانیدگی‌ام را بیندازم.



آقای شهبازی: آفرین!

خانم ناهید: و البته من نینداختم زندگی این کار را برای من کرده.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم ناهید: خیلی خیلی واقعا از این قضیه خیلی خوشحالم و سپاس‌گزار زندگی هستم.

آقای شهبازی: آفرین! عالی است.

خانم ناهید: خواهش می‌کنم، از شما ممنونم آقای شهبازی، واقعا تشکر می‌کنم. الان زمانی که می‌بینم قشنگ در رابطه با ترس اگر یک چالشی برایم پیش بیاید، من اصلا خیلی فرق کرده حالت من، خیلی، خیلی! اصلا دیگر آن ترس‌ها نیست در من و اگر یک [کلمه نامفهوم] درواقع آن حالت باشد در من، من بلافاصله همین بیت را می‌خوانم که

در تگ جو هست سرگین ای فتی  
گرچه جو صافی نماید مر تو را  
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹)

تگ: ژرفا، عمق، پایین  
فتی: جوان، جوانمرد

یا در رابطه با چالش‌های دیگر، که نمی‌دانم حالا مثلاً همانندگی‌هایی بودن مثل رنجش، حسادت، دیگر الان عذر می‌خواهم هول شدم دیگر نمی‌دانم بقیه‌اش را، ولی کلاً آن خصوصیتی که من ذهنی دارد به‌رحال این چالش‌ها بالا می‌آیند تا ما خودمان را ببینیم.

آقای شهبازی: بله، کاملاً بله. بله بله، امروز هم بود در برنامه بله.

خانم ناهید: بله، بله. به‌رحال خواستم که از شما تشکر کنم، واقعا ممنونم، واقعا سپاس‌گزارم از شما آقای شهبازی.

آقای شهبازی: لطف دارید، ممنونم.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم ناهید]



## ۱۰- خانم محبوبه از هلند

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم محبوبه]

**خانم محبوبه:** سال‌هاست که دارم برنامه‌تان را دنبال می‌کنم.

**آقای شهبازی:** خواهش می‌کنم.

**خانم محبوبه:** صدایتان را شنیدم خیلی خوشحال شدم، خیلی سال است.

**آقای شهبازی:** اولین بار است زنگ می‌زنید نه؟

**خانم محبوبه:** بله عزیزم، اولین بار است، اولین بار است. [صحبت با بغض] دیگر شب و روزم شما هستید، تمام برنامه را دنبال می‌کنم، تمام برنامه‌های، آپ (Application) را هم دارم، هم در آی پد (Ipad) دارم هم در تلفن، تمام برنامه زندگی من شما هستید. تمام زندگی من را زیر و رو کردید، زندگی بچه‌های من همه چیز دارد خوب می‌شود، [گریه خانم محبوبه] خیلی دوستان دارم.

**آقای شهبازی:** آفرین! ممنونم. حالا باید خیلی خوشحال باشید خانم! [خنده آقای شهبازی].

**خانم محبوبه:** قربان آن خنده‌هایتان بروم، خیلی خوشحالم، خیلی. خیلی آدم عوضی‌ای بودم، خیلی بد بودم، هیچ چیز را نمی‌دیدم. من تنها دارم زندگی می‌کنم. البته الان دیگر پسر هم خانه گرفته، پسر کوچکم ۳۳ سالش است. او هم دیگر آخر این ماه هم من اسباب‌کشی دارم هم او اسباب‌کشی دارد، دیگر همه چیزم را زندگی دارد عوض می‌کند. هم خوشحالم، هم خوشحالم که دستم را ول نکردید، دستم به دامن‌تان بوده همیشه، دوستان دارم خیلی زیاد. [گریه خانم ناهید]

**آقای شهبازی:** شما لطف دارید، خواهش می‌کنم.

**خانم محبوبه:** تمام برنامه‌های عزیزان را هم گوش می‌دهم، همه را دنبال می‌کنم، خیلی خوشحالم صدایتان را می‌شنوم آقای شهبازی عزیزم.

**آقای شهبازی:** ممنونم.

**خانم محبوبه:** خدای من شدید شما، سال‌ها بود فکر می‌کردم هیچ‌کس من را نمی‌بیند، نمی‌فهمد، ولی دیدم نه خدایی هست در این زمین.

**آقای شهبازی:** البته.

**خانم محبوبه:** دوستان دارم، فقط زنگ زدم بگویم که خیلی دوستان دارم. من برایتان بیشتر پیغام می‌دهم در

تلگرام، اسمم محبوبه جهان‌داریان هستم، ۶۱ سالم است، خیلی دوستان دارم.



آقای شهبازی: لطف دارید، ممنونم.

خانم محبوبه: قربانتان بروم عزیزم. من تمام پیام‌های کودکان را هم گوش می‌دهم، خودم سه‌تا فرزند دارم. البته آن‌ها رفتند بلژیک. دخترم یک دانه دختر دارد، بلژیک رفته. آن پسر بزرگم هم رفته بلژیک، این کوچک که هم دارد دنبال آن‌ها می‌رود، گفت وقتی که درس تمام بشود می‌روم بلژیک. البته من فقط با شما دارم زندگی می‌کنم، با خدای خودم، با مولانای عزیزم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم محبوبه: یعنی اصلاً احساس تنهایی نمی‌کنم، تمام پیام‌ها را می‌خوانم، زیاد سواد نداشتم، ولی خیلی سوادم خوب شده، خواندنم خیلی خوب شده.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم محبوبه: قربانتان بروم عزیزم صدایتان را می‌شنوم. دیگر، می‌توانم حتی شعرها را هم با آواز بخوانم.

آقای شهبازی: آفرین! آفرین!

خانم محبوبه: خیلی تغییر کردم، زیاد تغییر کردم، زمین تا آسمان تغییر کردم. البته خیلی آدم نافرمانی بودم، ولی خدا من را هیچ وقت ول نکرد، شما دست من را هیچ وقت رها نکردید. آدم خیلی شکم‌پرستی بودم، دوست داشتم غذاهای زیادی بخورم، ولی الان دیگر برایم زیاد چیزی مهم نیست، هرچه باشد می‌خورم، نان و پنیر هم باشد می‌خورم، نان و خربزه هم باشد می‌خورم.

آقای شهبازی: آفرین! [خنده آقای شهبازی]

خانم محبوبه: بود می‌خورم، نبود نمی‌خورم.

خانم محبوبه: من را رام کردید شما، مولانا من را خیلی رام کرده، من خیلی بگویم خیلی دوستتان دارم، عاشقتان هستم. آقای شهبازی: لطف دارید.

خانم محبوبه: زندگی من، نفس من شما هستید. وقت عزیزان دیگر را نمی‌گیرم، می‌دانم که خیلی‌ها روی خط هستند، من فقط خیلی خوشحال شدم، خیلی دوستتان دارم عزیزم.

آقای شهبازی: ممنونم. ممنونم، موفق باشید، شاد باشید.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم محبوبه]



۱۱- آقای بیننده

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای بیننده]

آقای بیننده: آقای شهبازی من به قولِ گفتنی یک ده سالی هست این برنامه شما را نگاه می‌کنم.

آقای شهبازی: بله بله.

آقای بیننده: بعد عرضم به حضور شما که خدا را شکر. [سکوت آقای بیننده] الو!

آقای شهبازی: بله بله ممنونم، داریم گوش می‌دهیم.

آقای بیننده: به اصطلاح تلویزیون که داریم نگاه می‌کنیم، روشن می‌کنیم فقط کانال شما هست دیگر، کانال‌های

دیگر را اصلاً نگاه نمی‌کنم. دوست ما فقط شما هستید.

آقای شهبازی: آفرین. [خنده آقای شهبازی]

آقای بیننده: بعد امروز هم به قولِ گفتنی صبح برنامه شروع شده بود یک مقداری از آن را نگاه کردم رفتم سرکار.

آقای شهبازی: بله.

آقای بیننده: تازه من از سرکار آمدم تلویزیون را روشن کردم.

[قطع شد]

۱۲- خانم حکیمه از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم حکیمه]

خانم حکیمه: من حکیمه هستم از تهران زنگ می‌زنم، افغانی هستم.

آقای شهبازی: بله خواهش می‌کنم، بفرمایید.

خانم حکیمه: خسته نباشید، برنامه‌هایتان خیلی عالی است، خیلی کم‌کم می‌کند. تشکر از برنامه‌های عالی‌تان.

آقای شهبازی: ممنونم، لطف دارید شما.

خانم حکیمه:

گر نه موشی دزد در انبار ماست  
گندم اعمال چل ساله کجاست؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲)

چل ساله: چهل ساله

-----

من پنجاه و دو سالم است، اما هیچ گندمی جمع نکردم، همه را موش بُرده است. هیچ وقت، من همیشه فکر می‌کردم من این برنامه‌ها را نگاه کنم، این برنامه‌ها باید هدایت‌کننده باشند. هیچ وقت تلاش نکردم که خودم باید به خودم کمک کنم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم حکیمه: برنامه امروزتان خیلی عالی بود، خیلی عالی بود. تازه دارم می‌فهمم که باید خودم به خودم کمک کنم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم حکیمه: هیچ وقت از بیرون نمی‌شود کمک گرفت.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم حکیمه: باید خودمان، خودمان را کمک کنیم. [همراه با گریه خانم حکیمه]

آقای شهبازی: آفرین!





**خانم حکیمه:** بسیار تشکر، بسیار تشکر از برنامه‌ها خیلی عالی است. خیلی عالی است گمشده‌هایمان پیدا می‌شود. خدا را شکر می‌کنم که با شما آشنا شدم، با برنامه‌تان آشنا شدم، خیلی عالی است، خیلی خوشحالم.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم حکیمه:** خیلی خوشحالم که برنامه‌هایتان را می‌بینم. من در افغانستان قانون جبران را انجام می‌دادم، بعد یک سال و دو ماه است آدم ایران.

**آقای شهبازی:** بله.

**خانم حکیمه:** این جا هم قانون جبران را انجام می‌دادم، دو سه ماه است، چهار ماه است انجام ندادم معذرت می‌خواهم.

**آقای شهبازی:** خواهش می‌کنم.

**خانم حکیمه:** دوباره از این ماه می‌خواهم شروع کنم.

**آقای شهبازی:** ان شاءالله.

**خانم حکیمه:** قانون جبران را انجام می‌دهم اگر خداوند کمک کند، تا خودم را پیدا کنم. **[گریه خانم حکیمه]**

**آقای شهبازی:** ان شاءالله.

**خانم حکیمه:** از شما تشکر می‌کنم آقای شهبازی.

**آقای شهبازی:** خواهش می‌کنم.

**خانم حکیمه:** خیلی ممنون. لطف دارید در حق همه ما، در حق همه لطف دارید. دیگر وقتتان را نگیرم با شما خداحافظی می‌کنم.

**آقای شهبازی:** ممنونم، ممنونم! خیلی زیبا!

**[خداحافظی آقای شهبازی و خانم حکیمه]**

### ۱۳- خانم فاطمه از پرنده تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم فاطمه]

**خانم فاطمه:** سی و هشت سال دارم، بعد حدوداً سه سال به گنج حضور مرتب گوش کردم حالم هم خوب بود، بعد یک ماه قبل از عید من ناامید شدم از گنج حضور، بعد یک حالتی به من دست داد که همه اطرافیان متعجب شدند، یعنی می‌توانم بگویم شاید بیست سی نمی‌دانم چند کیلو خیلی کم کردم، یعنی این قدر کم کردم که همه اطرافیان فکر می‌کردند من یک مریضی بدی گرفتم.

شوهرم می‌گفت بیا ببرمت بیمارستان چه شده، چرا این قدر لاغر شدی؟ بچه‌هایم به من می‌گفتند، دخترم به من می‌گفت چه شده؟ ولی من از درون نمی‌دانستم هم چکار کنم، آن‌ها هم که متوجه نمی‌شدند که من به آن‌ها بگویم که مثلاً من دارم از گنج حضور ناامید می‌شوم و این‌ها.

بعد من ذهنی‌ام گولم زد، اولش که با یواش‌یواش با خرسم دوستم کرد، بعد یواش‌یواش ناامیدم کرد، گفت تو می‌توانی یک مدتی از مثلاً گنج حضور فاصله بگیری، شعرها را تکرار نکنی، بعد این‌ها خیلی زود از یک‌ور [صدا ناواضح] به آن می‌خوردم که من نمی‌شود گنج حضور را ول کنم، از یک‌ور، خلاصه من ذهنی‌ام گولم زد، دیگر شده بودم مثل زن صوفی، یعنی همه‌چیز را می‌دانستم، کاملاً می‌دانستم راهم اشتباه است، کاملاً می‌دانستم همه کارم اشتباه است، ولی این را ادامه می‌دادم، تا این‌که تا الآن تا این‌جا کشید و الآن هم دارم بی‌مرادی‌هایم را همه را دارم می‌بینم، خودم با چشم‌هایم خراب‌کاری‌ها را دارم همه را می‌بینم، از یک ماه قبل عید تا الآن همه را دارم با چشم‌های خودم می‌بینم که دارد می‌گوید:

### یکی لحظه از او دوری نباید

### کز آن دوری خرابی‌ها فزاید

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۸۲)

خودم خرابی‌ها را می‌بینم، می‌بینم که دخترم الآن به مشکل خورده مثلاً همه بی‌مرادی‌ها را دارم می‌بینم، بله خدا هم دارد راه را نشان می‌دهد، ولی من هنوز که هنوز هست فقط دیشب، یعنی پریشب، پریشب پیش خودم همین‌جور از دخترم که فاصله گرفتم، اولاً که دوتايمان همدیگر را که می‌دیدیم از همدیگر یک‌جوری همین‌که می‌گوید:

### می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها

### از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱)



دختر من هم، خودم را می‌گویند [صدا ناواضح] حالش خوب نیست و این‌ها، بعد که از دخترم جدا شدم آمدم این‌ور، بعد یک لحظه به یاد این شعر افتادم که گفت:

## دَم او جان دهدت رو، زَنَفَتُ بپذیر کار او کن فیکونست، نه موقوف علل (مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴)

بعد من از پریشب تا حالا گفتم بگذار دیگر تا می‌توانم این را بلندبلند تکرار کنم، همین یک بیت را تکرار کنم. دیگر از پریشب تا حالا که دارم این شعر را تکرار می‌کنم حالم خیلی خوب شده، گفتم بگذار تا می‌توانم بلندبلند تکرار کنم، یعنی من می‌دانم آقای شهبازی خیلی به من می‌گویی تا می‌توانی شعر تکرار کنی، تا می‌توانی فقط شعرها را بگویند، ولی من هر کاری می‌کردم، می‌خواستم بگویم یک چیزی گلویم را می‌گرفت اجازه نمی‌داد که من تکرار کنم، یک چندتا می‌گفتم دوباره یک چیزی خرم را می‌گرفت، نمی‌گذاشت که تکرار کنم، بعد یواش یواش گفتم خب دیگر پریروز که یاد این شعر افتادم گفتم تا می‌توانم بلندبلند تکرار کنم، خلاصه از پریشب تا حالا هم که دارم تکرار می‌کنم حال خوبی به من دست می‌دهد.

بعد دوباره دیشب، دیشب همین برنامه‌تان را دیدم که دویست و هشتاد و نمی‌دانم چند بود، این در مورد عاشق و معشوق [صدا ناواضح] که گفتید این بیت‌ها را تکرار کردید، یک لحظه نشستیم گوش کردم بعد آن را هم که گوش کردم دیدم قشنگ آن‌ها هم، فهمیدم آن‌ها هم [صدا ناواضح] کلی گریه کردم گفتم خدایا اصلاً من نمی‌دانم تو چطوری تا الآن من را گذاشتی این‌جوری در این دنیا بگردم، خدایا تو چقدر مهربانی که من این‌همه خراب‌کاری دارم می‌کنم، ولی تو این‌همه مثلاً به من رحم می‌کنی. خلاصه من دیگر از دیروز تا حالا حالم خوب است، ولی شعرها را تکرار می‌کنم، سعی می‌کنم شعرها را بلندبلند تکرار می‌کنم. من از پرنده تهران هم زنگ می‌زنم.

آقای شهبازی: بله.

خانم فاطمه: فقط دلم می‌خواهد یک گنج حضوری، یک گنج حضوری، خیلی عاشق این هستم فقط دلم می‌خواهد یک گنج حضوری پیدا کنم که با هم دوتایمان با هم شعر تکرار کنیم، با هم پیاده‌روی کنیم و شعر تکرار کنیم، ولی هرچه دنبالش می‌گردم هنوز کسی را پیدا نکردم، ولی من دیگر از دیروز تا حالا عهد کردم که دیگر بلندبلند شعرها را با خودم تکرار کنم، گفتم دیگر ول نمی‌کنم. بعد دیگر من ذهنی خیلی اذیتم کرد.

آقای شهبازی: آفرین! ان‌شاءالله پیدا می‌کنید، ان‌شاءالله پیدا می‌کنید. گنج حضوری هم پیدا می‌کنید.

[تماس قطع شد]



۱۴ - آقای بیننده از دماوند

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای بیننده]

آقای بیننده: عرض کنم حضور شما که من خیلی خوشحال شدم که زیارتتان کردم.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

آقای بیننده: [صدا ناواضح] که با برنامه‌تان آشنا شدم، البته سواد آن‌چنانی ندارم که شعر بخوانم، شرمندۀ شما هستم.

آقای شهبازی: اختیار دارید.

آقای بیننده: ولی یک مشکلی برایم پیش آمده، من پسر بچہام سی سالش بود، یک سال و نیم است فوت کرده، از دنیا رفته، من خیلی عذاب می‌کشم، خیلی در زندگی شکست خوردم.

آقای شهبازی: بله.

آقای بیننده: بعد همه زن و بچه دیگر من را ترک کردند، در تنهایی زندگی می‌کنم، وضع حالم هم خوب نیست، گفتم که شما در برنامه‌تان دعا کنید، یک راهی هم نشان من بدهید که آسایشم برقرار بشود.

آقای شهبازی: بله خواهش می‌کنم، خب برنامه‌ها را گوش کنید، چرا پس به برنامه گوش نمی‌کنید؟

آقای بیننده: گوش می‌دهم [صدا ناواضح]، از آن موقع گوش دادم یک هفته‌ای هست یک خرده حالم بهتر شده اصلاً.

آقای شهبازی: خب ادامه بدهید، ادامه بدهید چاره‌اش است.

آقای بیننده: ولی افسوس، افسوس که دیگر از آن جوانی‌ام هدر رفت، غرور نوجوانی‌ام به سر رفت، افسوس جوانی‌ام هدر رفته.

آقای شهبازی: بله. اشکالی ندارد، گذشته اشکالی ندارد، حالا شما از حالا به بعد برنامه را خوب گوش کنید، متعهدانه گوش کنید و عمل هم بکنید می‌بینید زندگی‌تان بهتر می‌شود.

آقای بیننده: خانم بچه‌ها را علیه من تحریک می‌کند من گرفتار شدم اصلاً آقای شهبازی.

آقای شهبازی: به برنامه گوش کنید، برنامه کمک می‌کند.

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای بیننده]

## ۱۵- خانم لطیفه از شهریار

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم لطیفه]

**خانم لطیفه:** من حدود سه سال و خرده‌ای می‌شود که با شما تماس نگرفتم، یعنی نمی‌توانم. الان واقعاً شوک شدم! زنگ زدم از زحمات شما، همه دستان تشکر کنم به‌خاطر این کانال‌های جدیدی که در تلویزیون، دو کانال دیگر، واقعاً واقعاً روزی ما را ساخته‌اید، [صدا ناواضح]. [خنده آقای شهبازی]

من دوازده سال پیش با یک من‌ذهنی بزرگ با برنامه شما آشنا شدم. اتفاقاً در این کانال جدید که هست، برنامه‌های قدیمی را می‌گذارید، من کلاً آن خاطرات، چون از برنامه ۴۲۳، ۴۲۴ من با شما همراه بودم.

**آقای شهبازی:** بله.

**خانم لطیفه:** خدا را شکر در این سال‌ها گوش کردم، سؤال نکردم.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم لطیفه:** و از همان اولین روز باور کنید آقای شهبازی با این‌که من خب ادبیات نخوانده بودم، ولی همین هر بیت مولانا را می‌شنیدم فقط اشکم، می‌گفتم این را برای من گفته مولانا، این مصداق زندگی من است. همه را فقط برای خودم، هیچ‌وقت نخواستم که بگویم این مثلاً، این بیت مولانا برای کسی است.

در هر صورت در این سال‌ها خیلی استفاده کردم. از همان روز اول هم قانون جبران مادی را، معنوی را که روی خودم کار کنم، با دیگران کار نداشته باشم، انجام دادم. ولی خب به‌رحال ما روی کشت اولیه کشت کرده بودیم، در آستانه پنجاه‌سالگی بود من با برنامه شما آشنا شدم.

**آقای شهبازی:** صحیح.

**خانم لطیفه:** خب چالش‌ها می‌آیند و می‌روند، ولی من دیگر یاد گرفته بودم، ابزار داشتم.

**آقای شهبازی:** آفرین!

**خانم لطیفه:** فکر می‌کنم، تازه یک وقت‌هایی فکر می‌کنم، همه‌اش می‌گویم این‌همه من یاد گرفتم از این برنامه، صبر، شکر، رَبِّ الْمَنُون، فضاگشایی، کارافزایی ذهن، مسئله‌سازی، خدایا، خداوندا من اصلاً کجا می‌توانستم این‌همه، واقعاً مدیون شما هستم آقای شهبازی.

**آقای شهبازی:** لطف دارید.



**خانم لطیفه:** مولانای عزیز یک چنین میراثی را برای ما به‌جا گذاشته و اگر، فکر می‌کنم، من این طوری فکر می‌کنم اگر شما نبودید، اگر تفسیرهای شما نبود، فکر نمی‌کردم من از این بیت‌ها، این معنی‌ها را. زیاد وقتتان را نمی‌گیرم، می‌خواستم یک غزل کوتاهی را که در، البته این بیت را زیاد می‌خوانم از مثنوی:

آشنایی گیر شب‌ها تا به روز  
با چنین استاره‌های دیوسوز  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰)

هر یکی در دفع دیو بدگمان  
هست نفت‌انداز قلعه آسمان  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۱)

نفت‌اندازنده: کسی که آتش می‌بارد.

آقای شهبازی: آفرین!

**خانم لطیفه:** واقعاً، واقعاً بیت‌های مولانا عین نفت‌انداز است. غزل ۶۳۰ که ۵ بیت است، اگر اجازه بدهید.  
**آقای شهبازی:** بله، بله، خواهش می‌کنم.

**خانم لطیفه:** [با آواز می‌خوانند]

گر دیو و پری حارس با تیغ و سپر باشد  
چون حکم خدا آید، آن زیر و زبر باشد

بر هر چه امیدست، کی گیرد او دستت  
بر شکل عصا آید و آن مارِ دوسر باشد

و آن غصه که می‌گویی: آن چاره نکردم دی  
هر چاره که پنداری، آن نیز غرر باشد

خود کرده شمُر آن را، چه خیزد از آن سودا؟  
اندر پی صد چون آن صد دام دگر باشد



آن چاره همی‌کردم، آن مات نمی‌آمد  
آن چاره لنگت را آخر چه اثر باشد؟

از مات تو قوتی کن، یاقوت شو او را تو  
تا او تو شوی، تو او، این حصن و مفر باشد  
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۳۰)

حارس: نگهبان، پاسبان

غَرَر: هلاکت، فریب خوردن

حصن: قلعه، پناهگاه

مَفَر: گریزگاه، پناهگاه

ببخشید آخر وقت بود.

آقای شهبازی: خیلی زیبا! نه، آخر وقت خیلی هم به دادمان رسید خانم. ممنونم از شما.

خانم لطیفه: خیلی دوستان دارم آقای شهبازی، خیلی دوستان دارم.

آقای شهبازی: لطف دارید، ممنونم.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم لطیفه]

❖ ❖ ❖ پایان بخش دوم ❖ ❖ ❖